

نظری بحواشی کلیلہ و دمنہ

-۲-

۱۵ - درحاشیه ۴ صفحه ۲۴۷ ضمن ترجمه حدیث شریف: «آلا انیشکم باشد کم؟ من ملك نفسه عندالغضب»، و همچنین درحاشیه ۱ صفحه ۲۴۳ ضمن ترجمه حدیث: «آلا انیشکم بشر الناس من لا یقبل عذراً ولا یقبل عثرة»، لفظ «آلا» ادات تنبیه و با اسم فعل گرفته شده و عبارت «آگاه باشید» ترجمه گردیده است، و حال آنکه ظاهراً تعبیر مزبور در این هردو مورد و نیز در بسیاری دیگر از احادیث نبوی صم ترکیبی است از همزه استفهام و حرف نفی «لا» و معنی آن «آیا نه...» میباشد، زیرا اولاً متبادر بذهن همین ترکیب است و ثانیاً جواب «بلی» که غالباً از طرف صحابه عرض میشد قرینه قاطعه بر آن میباشد و بنابراین در ترجمه هردو حدیث باید گفته شود: «آیا شمارا آگاه نسازم...؟»

۱۶ - در ترجمه شعر:

«كان الریاض و از هارها
«طواویس تجلی بلاارجن
«واقصان انوارها الشمس
«اراقم تسمى بلااروس»

ذیل صفحه ۲۵۲ مرقوم شده است:

«گویا باغها و گلهای آن و شاخهای پرشکوفه نیم خفته و نیم باز شده اش طواوسانی هستند که بدون یاها جلوه کردند و ماران سیاه و سبیدی هستند که بدون سرها راه بروند.» و در تفسیر عبارت «انوار شمس» اشتباهی روی داده که گفته اند: «شکوفه نیم خفته و نیم باز» زیرا «نیم خفته و نیم باز» بودن شکوفه ها در تشبیهی که منظور شاعر است دخالتی ندارد و تشبیه بران صورت تمام نیست و باید از «انوار شمس»، چنانکه معنی لغوی آن نیز اقتضا دارد، به «شکوفه های چرت زنده» یا «خواب آلود» تعبیر میشد، یعنی شکوفه های پرپر ویر آبی که برنوک شاخه های بارک و نازک دوختان رویده اند و با سنگینی خود در برابر نسیم بهاری و نیروی ارتجاع شاخه ها مقاومت میکنند و همان حال، شاخه ها و گلهای موصوف بیائین و بالا و این سو و آن سو در حرکتند؛ و در چنین حالی است که شاخه های آنچنانی بمارهای خوش خط و خالی میمانند که بدون داشتن سر حرکت میکردند. گذشته از این اشتباه لغوی که (وجه شبه) را در تشبیه شاخه ها بمارهای ارقم مشوش ساخته است لف و نشری که شاعر در ارکان تشبیه قائل شده و نکات دانستنی که در آن مندرج است و بدون توجه بآن درک معنای شعر میسر نیست اقتضاداشت؛ اولاً این عبارت تفسیری بر ترجمه اضافه شده: «باغها با گلهای رنگارنگ بطاوسان بی یا و شاخهای نوری آنچنانی بمارهای خوش خط و خالی می سر تشبیه شده اند.» و ثانیاً این توضیح مختصر داده شود که: «در طاوس تنها عیبی که بنظر میرسد پاهای ناهنجاروی است که تناسبی بایک موزون و بال و پروتاج و دم مجمل و نگارین او ندارد و در مارهای ارقم یگانه عیب نیش جان گداز و خریطه پراز زهری است که در سردارند، و اگر طاوس آن پای ناهنجار و مار ارقم آن سر نابکار را نداشت جمال را بکمال بر عالمان عرضه میداشت.

و در شعر مورد بحث قوهٔ تخیل شاعر چنان طاوسان خیالی را در بافتهای مفروش از گنهای رنگارنگ و چنین مارهای ارقم را ، در شاخه های نارس درختان هنگامی که از بار گل خمیده و بانسیم بهاری در حرکت نشان داده است .

۱۷ - در تفسیر مثل : «الی ان رموه بثالثة الاتافی» ضمن حاشیه (۱) صفحه ۲۵۵ نوشته اند « تا اورا بیایه سوم دیکبایه انداختند یعنی بیزر گترین مصیبت و بلا گرفتارش کردند و اتافی دیکبایه را گویند مرکب از سه بایه . از ترجمه و تفسیر مزبور برای کسانی که محتاج بترجمه و تفسیر مزبورند فائدهای حاصل نمیشود ، و این سهل است ، بلکه آنان را پیریشان میسازد زیرا از خود میپرسند ، اورا بیایه دیکبایه انداختند ، یعنی چه ؟ و چگونه میتوان تصویر و تصور کرد که کسی را بیایه سوم یا دوم دیکبایه بیندازند ؟ و از کجای این عبارت و باعنایت کدام مجاز و کنایت درمیآید که « آن کس را بیزر گترین مصیبت و بلا گرفتار کردند » ؟

در تفسیر مثل مزبور نخست باید توضیح داد که بادیه نشینان بیشتر ابزار زندگی را از طبیعت ساده و دست نخورده میگیرند و منجمله « دیکبایه » مصنوعی ندارند و گاهی که خواستند دیکبایه بار کنند دامن تپه یا جوار صخره ای را در نظر میگیرند و آنرا تکیه گاه عمده و سومین بایه برای دیکبایه قرار میدهند و برای دویایه دیگر از دو پارچه کلوخ و باد و قطعه سنگ کوچک و قابل ته و بالا کردن استفاده مینمایند و دیکبایه شان را باین نحو بار میکنند ، پس معلوم شد که سومین دیکبایه ، یا « ثالثة - الاتافی » یک پارچه کوه یا یک سخت سنگ بزرگی است که اگر فی المثل برفق پیل سید یاد بوسباه نواخته شود خبری جز ناپودی آن دو باز نمیاورد . و از این رو است که عرب بادیه نشین و قتیکه میخواست بگوید : « فلان بهمان را سخت کوبید » و یا « روزگار فلانی را بمصیبتی سخت دچار ساخت » ، میگفت : « دماه بثالثة الاتافی » یعنی آن سومین دیکبایه مهود را بروی یرت کرد و نواخت .

۱۸ - در حاشیه (۱) صفحه (۲۸۵) بیت :

« هون عليك ولا تولع باشفاق فانما مالنا للوارث الباقي »

باین عبارت ترجمه شده است : « این امر را بر خود آسان گیر و حریص بر مهربانی و نرم دلی مباش پس همانا مال ما برای وارث باقی باشد » و در این ترجمه از چند جهت نظر است ، نخست آنکه متعلق فعل « هون عليك » یعنی مقبول بلا واسطه آن که غالباً محذوف میباشد بقرینه مصراع دوم بیت « مال دنیا » و یا « زبان مالی » است که بمخاطب روی آورده نه « امر دیگری » که مترجم آن را مشارالیه قرار داده و عبارت « این امر » از آن تعبیر کرده است . دیگر آنکه ایضاً بقرینه مصراع دوم متعلق « ولع » در عبارت « لا تولع » همان دنیا و مال و منال دنیا است نه « اشفاق » که مترجم آن را « مهربانی و نرم دلی » ترجمه کرده و فرموده است : « حریص بر مهربانی و نرم دلی مباش » . سه دیگر آنکه « اشفاق » در بیت مزبور « ترس و نگرانی » معنی میدهد نه « مهربانی و نرم دلی » . نظر چهارم آنکه ظاهراً در ترجمه فوق کلمه « الباقي » که وصف « الوارث » است خبر برای ابتدای « انما مالنا » گرفته شده است ، و باین تفصیل در ترجمه شعر مزبور باید گفته میشد : « باک مدار و با نگرانی و ترس بر دنیا و منال آن حرص موز : زیرا مال ما مال وارثی است که از ما باقی میباشد » .

۱۹ - در ترجمه شعر :

« مثل الدماء متى يعلوالى صمد او كالتضاء متى يهوى الى صيب »

نیز برای معنی فاضل اشتباه عمده ای روی داده است که مبرماید :

« مانند دعا هر گاه بسوی بالا رود یا چون قضا که بسوی شیب میل و آهنگ نماید . »
 زیرا فاعل فعل « یعلو » را « دعاء » و فاعل « یهوی » را « قضا » گرفته و بر آن وجه ترجمه نموده است
 و حال آنکه فاعل این هر دو فعل ضمیر مستتر راجع به « اسبی » است که شاعر او را بسرعت سیر
 ستوده و ابوالعالی نیز در توصیف اسبی که مورد گفتار وی است شعر مزبور تمثیل جسته است. و ترجمه
 صحیح بیت چنانکه در سابق نیز بمناسبتی گفته شد این است : « وقتیکه رو بغراز می رود گویی دعای
 مستجاب است (که در یک طرفه زمین از زمین بآسمان میرسد) و چون روبه شیب مینهد مانند قضای
 آسمانی است (که در اعظمه ای از عرض برین بغرض زمین فرود میآید) . »

۲۰ - در ترجمه ای هم که محشی فاضل ذیل صفحه ۲۹۱ از شعر ذیل :

« تهتر مثل اهتزاز العین حرکه مرور غیم من الوسمی سحاح »

« و يرجع اللیل مبیضاً اذا البستت . عن ایض خضل السطین وضاح »

نموده است ، دو اشتباه دیده می شود که یکی را میتوان گفت تا حدی ناشی از تصرفیست که ناسخین
 گذشته در متن شعر مرتکب شده اند و در بخش اول از سلسله یادداشتهای انتقادی اینجانب ذکر
 شده است (۱) و آن راجع به ترجمه مصراع دوم از بیت اول است که نوشته اند : « ابری که باران
 اول بهار از آن ریزان است » و کلمه « سحاح » را که « ریزان » معنی کرده اند طبق این ترجمه و با
 صورتی که از شعر در اینجا ثبت شده است صفت برای کلمه « الوسمی » یعنی باران بهاری گرفته اند
 و حال آنکه « سحاح » صفت برای « غیم » است که بمعنی ابر میباشد .

و اما اینکه منشاء این اشتباه را ، باقید « تاحدی » ، تصرف ناسخین کلیله شعر دم باین نظر
 است که شاید محشی فاضل التفات داشته اند که وصف « ریزان » با باران میسازد نه با ابر و باین
 التفات عبارت را چنان سوق داده اند . ولی بسمت دیگر التفات نشده است که لفظ « سحاح » با
 نکره بودن نمیتواند برای « الوسمی » که معرفه است صفت واقع شود و البته باید صفت نکره
 دیگری مانند خودش باشد و آن کلمه « غیم » است ، و اگر ناسخین لفظ « غیث » را که در اصل بیت
 ابوجاده بوده است به « غیم » تبدیل نکرده بودند شاید این اشتباه برای محشی فاضل ماروی نمیداد .
 و اما اشتباهی سابق قلم دیگر در ترجمه مصراع دوم از بیت دوم است که نوشته است : « چون
 از رشته گوهر درخشان تبسم میکرد » ؛ زیرا اولاً در دهان مه رویان « دورشته دندان » موجود
 و نمایان میباشد نه یک رشته و ثانیاً در متن شعر هم گفته شده است : « السطین » یعنی « دورشته » .

۲۱ - ترجمه مثل معروف : « زاحم بعور داودع » در حاشیه (۱) صفحه ۳۰۴ باین عبارت صورت
 گرفته است : « بشتت سالدار و مسن مزاحمت ده و استعانت جو یا و اگذار یعنی در امور همه از اشخاص
 کهن و با تجربه یاری طلب و « عود » شتری را گویند که سالش از هشت گذشته باشد انتهی » ، و
 در این ترجمه نیز نقاط تاریکی بنظر میرسد ،

نخست آنکه عبارت « مزاحمت ده » غیر مستعمل و بلکه غیر مفهوم میباشد زیرا در عرف
 « مزاحم شدن » و « مزاحمت کردن » مصطلح است اما « مزاحمت دادن » مأنوس و مصطلح نیست
 و اگر هم هست در میان کسانی است که مقید بصحت و سقم این قبیل عبارات نمیشاند ، و یانیتوانند
 چنان تقیدی داشته باشند ؛ و اما غیر مفهوم بودن آن دلیلی ندارد جز اینکه غیر مفهوم است و معنای

(۱) منظور تصرفی است که در مصراع دوم از بیت اول شده و کلمه « غیم » را جانشین لفظ
 « غیث » که در اصل بوده است نموده اند .

صحیح و محصلی از آن استفاده نمیشود، «بشتر آنچنانی مزاحمت ده»، یعنی چه؟ یعنی اورا زحمت ده و بکار گیر؟ اگر این است معنی عبارت، دو سؤال روبآن باز میشود، یکی آنکه چرا مشی بر اصطلاح نشده و نگفته‌اند «بشتر سالدار و مسن زحمت ده»؟ و دیگری آنکه چرا حاکماً بشترانی که سن آنها از هشت سال گذشته است زحمت دهیم و آنها را فقط بکار بگیریم؟ و سایر شترانی را که قادر بر حمل بارند چکنیم؟ - وا گراز «مزاحمت» در اینجا هم معنای «مشارکت» اراده شده و از عبارت مزبور خواسته‌اند مشارکت در زحمت را بفهمانند باز هم برای امثال این بنده قابل فهم نیست که چگونه و بر چه روش معقول و معمولی بین شتردار و شتر «مشارکت در زحمت» صورت میگیرد؟ و چرا همین مزاحمت نامفهوم بین شتردار و شتر از هشت سال بیائین، که قادر بر سواری دادن و بار بردن باشد صورت نگیرد؟

و اگر بگوئید جمله «استعانت جو» که مترجم آنرا ردیف عبارت مورد بحث قرار داده و گفته است، «مزاحمت ده و استعانت جو» جمله‌ای است تفسیریه و برای همین رانده شده است که خواننده در فهم جمله مزبور در نماند، عرض خواهم کرد، عبارت «استعانت جو» خود نیز در این سیاق مفهومی معقول ندارد، زیرا خواننده در برابر آن از خود میبرد که چرا فقط از شتر بزرگتر از هشت سال باید استعانت جست؟ و چنانکه قبلاً گفته شد چرا باید سایر شتران را مهمل و سر بصحرا گذاشت و بار خود را بر زمین نهاد و در جستجوی شتران از هشت سال بیابا برآمد؟ و اما ایراد اینکه «استعانت جستن» خود بخود هم چنان عبارت خالی از خللی نیست که بتواند وارد کلاسه‌های ادبی شود، زیرا «استعانت» به‌تنهایی «کومک جستن» و «کومک خواستن» است و از «کومک جستن» نمیتوان «کومک جست»، این ایراد فعلاً بماند و از جمله اعتراضات و انتقادات مربوط باین ترجمه خارج باشد، زیرا دیگران هم این استعمال را مینمایند و مترجم هم در ترجمه‌های دیگرش این استعمال را نموده است، برویم بر سر سایر اعتراضاتی که در نظر داشتیم. سومین نقطه ضعف و نکته اعتراض اینکه عبارت: «یاوا گذار» در این سیاق چکاره است و چه را میگوید «وا گذار»؟ آیا «مزاحمت دادن» و «استعانت جستن» از شتران هشت ساله بیابا و بشتران از هشت ساله بیابارا و گذارم؟ یا کاری را که برای آن کار از آن شتران استعانت می‌جستیم؟ یعنی حالا که دستم بشتر آنچنانی نمیرسد بازم را در وسط بیابان بر زمین بگذارم و راهم را پیش بگیرم؟ یا نه این و نه آن بلکه خود همان شتر سالدار و مسن را که میخواستیم باو مزاحمت دهیم رها کنم و وا گذارم و «امر»: «زاحم بود» را امر تخییری تلقی کنم؟

چهارمین ایراد متوجه معنایی است که محشی فاضل از مثل در آورده و فرموده است، «یعنی در امور مهمه از اشخاص کهن و باتجربه یاری طلب». و این تفسیر ظاهراً مربوط بجملة «زاحم بود» است و عبارت «اودع» بی‌معنی و بی‌تفسیر مانده و گفته نشده است که اگر چنان اشخاصی را نیافتی چه کن، و حال آنکه جان مطلب و فائده عمده مثل در همین «اودع» و دیده است.

باعرض معذرت از خواننده محترم که درباره دوسه ترجمه بیش از انتظار مزاحمت نمودم آخرین ایرادی را که داشتم و میخواستم بگویم از سرتابای این مثل با ترجمه‌ای که فاضل محشی کرده است هیچ معنای محصلی و یا معنای مناسب و بلیغی مفهوم نمی‌گردد می‌گذرم و بتفسیر و ترجمه صحیح مثل می‌پردازم.

برای اینکه بدرستی بر حاق این کلمه جامعه و مثل سائر واقف گردیم باید این مقدمه را از

نظر بگذرانیم که مسئله آب دادن بستران و آب برداری از آبگامها در غالب نقاط عربستان از مسائل بسیار مهم و بلکه ازمهمترین مسائل حیاتی اعراب بشمار میرفت (و شاید هنوز هم در بسیاری از نقاط بی آب و کم آب همچنان باشد). زیرا آب کم و آبشخور نادر و شتر و شتردار تشنه و محتاج بآب زیاد بود و کاروان یا قبیله‌ای که بعد از مدتها تشنه‌گامی بآبشخوری نزدیک میشد هر یک از افراد آن میکوشید که بر دیگران سبقت جوید و هنوز که آب تمام نشده و بسا زیاد گل آلود و کثیف نگردیده است شترش را سیراب سازد و خود نیز آبی را که محتاج است بردارد. در این حال است که اطراف آبشخور ازدحام میشود چنانکه اگر تازه واردی برسد راه برای ورود بآبگام نیسیا بدمگر آنکه شتری بسیار زورمند و پر طاقت داشته باشد تا با فشار سر و گردن و زحمت دادن بستران دیگر و زحمت دیدن از شتران دیگر تنگنائی باز کند و خود را در آن ازدحام جای دهد و بآب برساند و چه بسا که در این کشمکش و ضمن این ازدحام و «مزاحمت» شتران کم سال و ناتوان از یاد در می‌آیند و خفه می‌شوند. اینجاست که یبیری دانا و آزموده جوانی ساده و کم تجربه را میگویی: «زاحم بعواد و دع» یعنی اگر شترت سالم‌دار و استخوان‌دار است پیش‌ران و گرنه در کناری بایست تا شتران پیش‌تاز و توانا سیراب گردند و اطراف آبشخور را فارغ سازند و آنگاه بی «مزاحمت» پیش‌رو از پس مانده دیگران بنوش و شترت را بنوشان. و این گفتار حکیمانه و عاقلانه مثل سائر میگردد و مفهوم مثلی آن این است که «در انجام هر مهم و اقدام بهر کار اگر وسیله فراهم داری شروع کن و گرنه سعی بیهوده مکن و در تدارک وسیله بکوش و آنگاه بکار بپرداز: زاحم بعواد و دع».

۲۲ - در ترجمه بیت:

«کان اخضر بر آفی مسیر عذاره دیببُ یعال فی العبیر توحل»

که در حاشیه ۲ صفحه ۳۱۵ باین عبارت آمده است: «پنداری سبزه گردا گرد چهره وی حرکت مورچگانی است که در مشک فرو رفته‌اند» ایضاً مسامحات و اشتباهاتی بنظر میرسد که نمیتوان نادیده انگاشت، از این قرار که اولاً لفظ «عنبر» به «مشک» ترجمه شده و محملی برای این اشتباه جز اغزش قلمی نمیتوان یافت چه اختلاف و بینونت مشک و عنبر مشهورتر و معروف‌تر از آنست که فاضل محشی از آن بی سابقه باشد و ثانیاً مسامحه‌ای که در ترجمه «تو حل» به «فرو رفته‌اند» روی داده است موجب زوال رونق و بلکه رکاکت و ناروایی معنای شعر شده است، چه عادتاً مورد چگانی که از مدتی پیش در مشک فرو رفته باشند مردماند و جانی ندارند تا جنبشی توانند...

جمله، اگر شعر مزبور باین عبارت ترجمه شده بود: گسویی سبزی گردا گرد چهره وی جنبش مورچگانی است که در عنبر فرو می‌روند» هیچیک از این اعتراضات بدان توجه نمینمود.

۲۳ - در ترجمه قطعه ذیل هم که ضمن صفحه ۲۸۲ مندرج است:

«فیل کرضوی حین یلبس من رفاق القیم بُردا»

«یزهی بخرطوم کمثل الصولجان یردُ ردا»

«او گم راقصه تشبیه الی الندمان وجسدا»

«او کالمصلب شد جنباً هـ الی جذعین شدا»

«و کانه بسوق یحرکه لینفیخ فیه جسداً»

مسامحاتی غیر قابل احماض دیده میشود بدین تفصیل:

۱- در حاشیه ۱ صفحه مزبور راجع بترجمه بیت اول قطعه نوشته است:

« فیل‌گی که در بزرگی مانند کوه رضوی بود هنگامیکه از ابرهای دقیق بُردپوشد. » و مفاد این ترجمه آنست که فیل مزبور در بزرگی و تناوری همسر کوه (رضوی) است نه در حالیکه آن کوه برهنه مییاشد بلکه در آنحال که طبقاتی هم از ابر رقیق آنرا پوشیده باشد. و بعبارت دیگر « وجه شبهه » در این ترجمه بالصراحه « بزرگی جنه » بیان شده و در این وجه شبهه « مشبه » یعنی فیل از « مشبه به » یعنی کوه رضوی بالاتر و والاتر گفته شده است و برای اینکه کوه رضوی بتواند طرف مقایسه و تشبیه فیل موصوف واقع شود باید بالا پوشی ضخیم از ابرهای رقیق در بر کند و حال آنکه معنای شعر و منظور شاعر این نیست، بلکه شاعر خواسته است فیل موصوف را براق شده و جل و پالان شده از حیث هیکل و شکل و رنگ و هیبت در یک تشبیه مرکب بدیعی بنمایاند این است که « مشبه به » را به تمام خصوصیات که منظور وی بوده است آرایش داده و انگاه بدون اینکه وجه شبهه را ذکر کند تشبیه را بیان نموده و گفته است: فیل موصوف کوه معروف رضوی را مانند در آنحال که از ابر رقیقی بالا پوش بردوش گرفته باشد. و براعت و بلاغتی هم که در این قطعه شعر میابیم و آنرا بدان حد مشهور ساخته است که در هر کتاب و رساله و جنک ادبی که بعد از سروده شدن این اشعار نوشته شده است محلی ممتاز برای آن باز مییاشد مربوط بهمین سلسله تشبیهات مرکب و بدیعی است که در غالب ابیات آن می بینیم، و گرنه تشبیه ساده « فیل » یا هر حیوان بزرگی به « کوه » آن اندازه مبتدل و عامیانه است که اطفال سه ساله و چهار ساله هم آنرا بکار میبرند.

۲ - لغزش دیگر که از آن هم تندتر بنظر میرسد در زوال معنی و تشویه تشبیه بلیغی از تشبیهات شاعر مؤثر است در ترجمه بیت چهارم قطعه مشهور مییاشد که مینویسند: « یابد ابر آویخته ای که دو طرف وی محکم بشاخه‌ها بسته شده باشد. » منشاء این اشتباه و یا لغزشگاه قلمی آن کلمه « جذع » است که در لغت بمعنی « ساقه نخل » آمده و در شعر مورد بحث هم البته همان معنی از آن اراده شده است و معنی ما آن را « شاخه » شناخته و « جذعین » را که تشبیه آن است جمع گرفته و « شاخه‌ها » ترجمه کرده است غافل از اینکه مصلوبی را که بشاخه‌های درخت بیاویزند هیچگونه شباهتی به « خرطوم » فیل که منظور شاعر است پیدا نمیکند، در صورتیکه اگر او را چنانکه شاعر گفته است، از دو پهلو بدو تنه نخل نزدیک بهم بسته باشند، درست هیأت « خرطوم » فیل را مصورو مجسم مسازد که در بین دودست او آویزان و نمایان است.

۳ - آخرین مسامحه‌ای که در ترجمه این قطعه بکار رفته است حذف حرف عطف « و او » از صدر بیت آخر است که نوشته‌اند: « گویی بوقی است که .. » و باید نوشته میشد: « و گویی بوقی است که .. » زیرا همین جزئی مسامحه باعث کسبختگی ناروایی در عبارت شده و اتصال را که سخن داشته و این تشبیه را آخرین تشبیه بدیعی برای خرطوم فیل نشان میداده است از بین برده است و عبارتی منفصل و مجزی از سابق و بلکه « مشبه بهی » بدون « مشبه » از کار در آورده است.



این بود چند فقره یادداشت انتقادی که ضمن تجدید نظر در متن و حواشی کیلیه بنظر حقیر رسیده و در انتقادات بیست سال پیش بدان برنخورده بودم فلهاذا انتشار آنرا خالی از فائده نینداشتم. پاره نظریات انتقادی هم ضمن یادداشت‌های سال گذشته بود که آنرا قابل اغماض دانسته و فعلا از نشر آن خودداری کردم تا هر گاه بناشود کیلیه مترجم و مصححی طبع گردد با فرض توفیق و حیات آنرا نیز در معرض انظار اهل نظر قراردهم و الله ولی التوفیق و الهادی الی الصواب.